



ترور، اسلام و دموکراسی

لادن برومند و رویا برومند

لادن برومند همکار مهمان انجمن بین المللی پژوهش‌های دموکراتیک، تاریخدانی است ایرانی، با دکترا از مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی در پاریس. وی نویسنده کتاب "جنگ اصول"، به زبان فرانسه مورخ ۱۹۹۹، است تحلیلی از رژیم ترور و بررسی جامع و گسترده ای است از کشاکش‌های میان حقوق طبیعی انسان و حاکمیت مطلق ملت (ناسیون) در مباحثات پارلمانی انقلاب فرانسه ۱۷۹۴-۱۷۸۹. خواهر او رویا برومند، تاریخدانی ایرانی است که از دانشگاه سوربن (فرانسه) دکترا دارد، وی کارشناس تاریخ معاصر ایران است و رساله دکتری خود را در مورد قضیه ملی شدن صنعت نفت در ایران و مذاکرات بین المللی مربوط به آن نوشته است. رویا برومند مشاور سازمان نظارت بر حقوق بشر بوده است. آنان دست اندر کار یک بررسی اند، در باره انقلاب ایران.

"چرا؟" این پرسشی است که مردم غرب از پی رویدادهای هولناک ۱۱ سپتامبر به این سو، پیوسته در جستجوی پاسخ آن بوده اند. طرز رفتار، باورها و انگیزه های تروریستها و جنبشهایی که آنان پرورده آند چیست و از کجا می آید؟ چیست که جوانان کشورهای اسلامی را نه تنها خواستار بلکه شیفته و مشتاق انفجار انتحاری خود میسازد؟ این انزجار و نفرت آکنده از خشمی که اینها از غرب به ویژه از ایالات متحده در دل می پرورند، از کجا می ید؟

ریشه های اخلاقی، فکری، سیاسی و روحی تعصب مرگباری که آن روز شاهد آن بودیم چه ها هستند؟ هنگامی که کارشناسان و مفسرین غربی در پی یافتن پاسخ این پرسشها بودند، سردرگمی فکر و تحیر و بهت زدگی آنان در برابر تروریسم "اسلامیست" تندرو (دقت کنید، نمیگوییم اسلامی یا اسلامگرا) بصورت دردناکی آشکار شد.

این امری است نگرانی آفرین زیرا، درست است که به هر حال پاسخی نظامی و اقدامی مسلحانه در برابر اینان اکنون و در کوتاه مدت ممکن است لازم و ضروری جلوه کند، اما انکار نمیتوان کرد که طراحی و کاریست یک راهبرد دراز مدت پیروزی بخش در نبرد ناگزیر با اسلامیسیم (Islamism) و تروریستهای آن، نیازمند داشتن درکی روشن و فهم این است که این دشمنان کیستند، چه فکر میکنند و درک و دریافتشان از انگیزه هاشان چیست؟

زیرا، تروریسم در صف مقدم و مهم ترین چالش ایدئولوژیکی و اخلاقی است که دموکراسی لیبرال (مردمسالاری آزادیخواه) امروزه با آن روبروست. هرچه مدافعان دموکراسی زودتر دست به این کار بزنند و پی آمدهای آن را دریابند، دموکراسی و ارزشها و ایده های جهانشمول آن سریعتر میتواند خود را مهیای پیروزی در جنگی نماید که مدتهاست در قلمرو ایده ها و ارزش ها آغاز شده و یکی از اوجهای انفجاری آن را ما در ۱۱ سپتامبر گذشته شاهد بوده ایم.

حیرت و سردرگمی مردم سالاری‌های آزادیخواه (دمکراسی‌های لیبرال) در برابر تروریسم اسلامیست، به نظر عجیب می‌آید. مگر نه اینکه از سال ۱۷۹۳ به این سو یعنی آغاز کاربرد واژه ترور در معنای سیاسی مدرن آن در انقلاب فرانسه، کمابیش همه کشورهای غربی، با رژی می تروریستی و یا با جنبشی تروریستی سرو کار پیدا کرده و تجربه‌هایی داشته‌اند؟ پس از چه روی چنین پدیده‌ای که خود همانند دمکراسی لیبرال فرآورده دوران مدرن است، در یک چنین موردی به چشم تفسیر گران غربی چنین نا روشن بنظر می‌آید؟

ترور اسلامیست نخست با انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و اشغال سفارت ایالات متحده در تهران، در نوامبر همان سال بصورت پر خروشی پای به عرصه جهان نهاد. از آن هنگام به بعد، اسلام‌یسم خود را گسترانیده است و همه ابزارهای ایدئولوژیکی و سیاسی که به قصد مهار تروریسم در به تقریب سراسر غرب بکار گرفته شده‌اند، کمابیش ناموفق و نا مؤثر از بوته آزمایش بیرون آمده‌اند و نتوانسته‌اند جلوی آنها بگیرند. حضور جهانی آن و نفوذش، نه تنها در سرزمین‌های پهناور اسلامی محسوس است که از مراکش و نیجریه در غرب تا مالزی و میندانائو در شرق را در بر می‌گیرد، بلکه در بسیار گوشه‌های اروپا، هند، شوروی سابق، قاره آمریکا و حتی بخشهایی از غرب چین نیز حضور و نفوذ آن حس میشود.

پیش از انقلاب ایران به تروریسم، نوعاً بعنوان پدیده‌ای نگرسته میشد که مستقیماً و به روشنی از ایدئولوژیهای مدرن فرامیروید. تروریستهای اسلامیست اما مدعی اینند که در جنگی با [ماهیت و] دلایل الاهیاتی درگیراند: چند آیه از قرآن و چند ارجاع به اعمال و گفتار رسول خدا(سنت) بر هر یک از عملیات تروریستی آنان مهر اسلامی بودن می‌کوبد. به نظر میرسد که، سر تاپای این برساخته و فرآورده مکتبی (و ایدئولوژیکی)، رسیده و بهم بافته از ارجاعاتی است، به سنت، قوم مندی و نارضائیهایی تاریخی کهنه و نو، و در کنارش مجموعه‌ای به ظاهر نیرومند از ارجاعاتی با طنین مذهبی، مانند: "کفار" "طاغوتیان" "صلیبیون" "شهادا" "جهاد" "ارض مقدس" "عدو الله" "حزب الله" و "شیطان بزرگ" که این آخری معرف همه نفرت آکنده از خشم ضد آمریکایی آنان است که نخستین بار آیت الله خمینی واژه آنها بر ساخت و بر سر زبانها انداخت. ولیکن این اصطلاحات مذهبی، طبیعت واقعی اسلام‌یسم خوشونتکار را بعنوان چالشی تمامیت خواه (توتالیتر) و مدرن در مقابله با هر دو، چه با اسلام سنتی و چه با دمکراسیهای مدرن، از نظر پنهان میدارد.

پرسش مقرر این است که: اگر تروریسم چنانکه برخی از اسلام‌یست ها و بسیاری از دشمنان آنان مدعی اند واقعاً به اصل و مغز باورهای اسلامی چنین نزدیک است، پس از چه روی تروریسم اسلامیست جهانی عمری درازتر از سال ۱۹۷۹ به این سو ندارد و تاریخ آن فراتر از این نمی‌رود؟ این پرسش، در اظهار نظرها و بیانیه‌های بسیاری از دانشوران و متألمان برجسته اسلامی، پژواکی نیرومند یافته است، اینان پیوسته و پیگیرانه عملیات شبکه‌های اسلامیست را محکوم میکنند.

البته این بدان معنا نیست و ما نمی‌گوئیم که از این رهگذر فقه و فلسفه اسلامی، بینش و نگرشی مردمسالارانه (دموکراتیک) از جامعه را پیش می‌نهد و یا به سادگی با قواعد و اصول دمکراسی و حقوق بشر سازگاری نشان میدهد. [به هیچوجه!] اما به خوبی نشان دهنده نیرنگ ارجاع تروریستی به احکام اسلامی هست. در تاریخ اسلام پدیده‌ای متشابه با پیشینه و رسم و روای خوشونتکاریهای کاملاً بی حد و مرز القاعده و یا حزب الله نیست. حتی [دسته نزاریه از] فرقه شیعی اسماعیلیه که [تاریخاً] به نام حشاشیین (Assasins) شناخته و خوانده شده است؛ به رغم اینکه مردانی را به کار می‌گرفت که آماده کشتن دشمنان شان می‌بودند، هرگز به سطح نازل سلاخی و کشتار پیشامدی و بی حساب توده مردم از نوعی که حزب الله و بن لادن به آن دست می‌زنند و پیروانشان به آن می‌بالند و افتخار می‌فرشند، سقوط نکرده بودند. خود را به کشتن دادن، و به قتل رساندن وحشیانه زنان، کودکان و مردمانی از مذاهب گوناگون و جورواجور - فراموش نکنیم که مسلمانها نیز در [برجهای] مرکز تجارت جهانی کار میکردند - با اسلام [و آموزه‌های اسلامی] هیچ گونه سنخیتی ندارد. این موضوع چندان بدیهی است که برای تشخیص آن نیازی نیست که کسی در زمره متألمان و عالمان دین باشد. حقیقت این است که ترور اسلامیست معاصر عملی است امروزی و مدرن و کاملاً با سنتهای اسلامی و با اخلاقیات اسلامی در تناقض است.

نمونه چشمگیری از تنشها و درگیری میان اسلام و تروریسم در گفتگوهای بین دو مسلمان در یکی از دادگاهها فرانسه جلوه گر شد که فواد علی صالح به خاطر نقشی که در موجی از بمب گذاریهای ۱۹۸۵-۸۶ که پاریس را بلرزه در آورده بود، محاکمه میشد. یکی از قربانیان او، مردی که بدجور در یکی از این حملات سوخته بود، به صالح چنین گفت: "من مسلمانی هستم که همه واجبات ام را انجام میدهم... آیا خداوند به تو گفته بود به بچه‌های شیرخوار و زنان حامله بمب بیندازی؟" صالح پاسخ گفت: "تو اهل الجزایری، بیاد بیاور آنچه را آنها [فرانسویان] با پدران تو کردند".

هنگامی که قربانیش او را به چالش کشیده و از مبانی دینی عملیاتش می پرسد، تروریست با [توسل به] به آیات قرآنی جواب نمیگوید، بلکه به نارضائی ها و شکوه های صرفاً دنیوی ناسیونالیستی (ملی گرایانه) اشاره می کند. صورت جلسات ثبت شده محاکمه صالح گویای مطالب بسیار جالبی است: او مسلمانی است سنی مذهب، زادگاه او تونس است. سالهای نخستین دهه ۱۹۸۰ در قم "تحصیل میکرده" است، یعنی در مرکز آموزش الهیات شیعی در ایران. در لیبی و الجزایر آموزش نظامی و آشنائی با اسلحه دیده است و مواد منفجره اش را از حزب اللهی های هوادار ایران دریافت میکرده است.

در دفاعیاتش وی نه تنها به قرآن و اوامر آیت الله خمینی توسل میجوید بلکه برای توجیه اعمالش به ژاندارک نیز اشاره می نماید - که در کنار دیگر چیزها از قهرمانان بسیار ستوده افراطیون دست راستی فرانسه به شمار میرود - به عنوان "کسی که برای دفاع از سرزمین خود در برابر مهاجمان به پاخاسته بود." به دنبال آن، وی بخشهای بلندی از طغیان علیه جهان مدرن (Revolt against the modern world) اثر ژولیوس اولا (Julius Evola) - ۱۹۷۴-۱۸۹۸، نویسنده ایتالیایی را که غالباً از کتابهای مرجع دست راستیهای [افراطی] اروپایی است، در برابر دادگاه بازخوانی کرد.

دین در همجوش و آمیزه عجیب و غریب ایدئولوژیکی، اهمیت پژوهش در ریشه های فکر تروریسم اسلامیست رانشان میدهد.

تبار شناسی اسلامیسیم

ایده جنبش " اتحاد ملل اسلامی " در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم همپای با تبدیل سریع نظامهای حکومتی سنتی به تنواره های سیاسی ملت - دولت (Nation-state) پدید آمد.

مردی که بیش از هرکس دیگری، به این ایدئولوژی تمامیت خواهانه قالب و شکل اسلامی بخشید، یک معلم مدرسه مصری بود به نام حسن البناء (۱۹۰۶-۱۹۴۹). البناء عالم الهیات حوزه دیده و تحصیل کرده ای نبود. شدیداً متأثر بود از اندیشه های ناسیونالیستی مصری. در سال ۱۹۲۸ جمعیت اخوان المسلمین را با هدف ویژه و آشکار مقابله با نفوذ غرب بنیاد نهاد.

در سالهای پایانی دهه ۱۹۳۰ آلمان نازی با گروهی از افسران جوان انقلابی در ارتش مصر تماسهایی برقرار کرد. از جمله با کسانی که شمار زیادی از آنان به اخوان المسلمین نزدیک بودند. پیش از این مدتها بود که جمعیت اخوان که پی گیر کارهای خیریه و براه اندازی کانونها و انجمن های اجتماعی و فعالیتهای فرهنگی بود، جناحی از جوانان داشت که مرام آنها سر سپردگی بی قید و شرط به رهبر بود و افزون بر این، سازمانی شبه نظامی داشت که شعارشان "عمل، اطاعت، سکوت" بود که شعار فاشیستهای ایتالیایی "ایمان، اطاعت، مبارزه" را به یاد می آورد. نظریات البناء در تعارض با نظر علمای سنتی (عالمان الهیات) قرار داشت و وی خود، پیش از سال ۱۹۴۳ به پیروانش هشدار داده بود، که منتظر "مخالفت های بسیار شدید" از سوی تشکیلات مستقر مذهب سنتی باشند.

البناء از فاشیستها - و پشت سر آنان، از سنت اروپائی به قول رایج خشونت انقلابی "استحاله گر (Transformative)" یا "تزکیه بخش (Purifying)" که با ژاکوبنها آغاز شد، نظریه ای را به عاریت میگیرد که مرگ قهرمانانه را به یک هنر سیاسی ارتقاء میدهد. با اینکه امروزه دیگر کمتر کسی در غرب به خاطر میآورد، مشکل است بتوان میزان و نقش زیبنامایی مرگ، بزرگداشت نیروهای مسلح، ستایش شهادت و ایمان و "تبلیغ مرگ" را در تقویت و شکل بخشیدن به خلق و خوی آزادی ستیز (Antiliberal) راست افراطی و برخی عناصر چپ افراطی در ابتدای قرن بیستم نادیده گرفت. به پیروی از البناء، مبارزان اسلامیسیم روزگار ما که به فرقه تروریستی شهادت طلبی روی کرده و آنرا پذیرفته اند بیش از هر چیز همانی هستند که سراغشان را در کتاب "در اندیشی پیرامون خشونت" ژرژ سورل (George Sorel) میباید گرفت، تا در آموزه های اسلام شیعی یا سنی.

پس از پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم، و مرگ البناء در پی سوء قصد به او در اوایل سال ۱۹۴۹، و انقلاب ۱۹۵۲-۵۴ مصر، اخوان المسلمین از یک سو با دولت نظامی دنیوی نگر و دنیوی سازی که با آنها سخت دشمنی میورزیدند و از دیگر سو، با رقابت سخت ایدئولوژیک کمونیستهای مصری روبرو گردیدند. سید قطب (۱۹۰۶-۱۹۶۶) که سخنگوی اصلی اخوان المسلمین و نیز رابط آنان با کمونیستها بود چارچوب پاسخی ایدئولوژیک را در افکند که اساس مبانی فکری اسلامیسیم کنونی و امروزی است. قطب نه فقط پیرو البناء بود بلکه به نویسنده و فعال سیاسی پاکستانی سید عبدالعلا

مودودی (۱۹۰۳-۷۹) نیز ارادت میورزید. مودودی جمعیت اسلامی پاکستان را تأسیس کرده بود که هنوز هم از نیروهای سیاسی موثر در پاکستان است. طرد ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) از سوی مودودی، که وی پیش از این به آن اعتقاد پیدا کرده بود، راهبر او شد به دل بستگی و تمایل او به اسلام سیاسی و نقشی که اسلام می‌توانست در سیاست بازی کند. وی تا بدانجا پیش رفت که همه صورتهای ملی‌گرایی را محکوم کرد و بر آن داغ کفر زد. او با استفاده و کاربرد اصطلاحات مارکسیستی خواستار نبرد پیش‌تازان انقلاب اسلامی در مقابله با غرب و نیز اسلام سنتی [و کهنه اندیش] شد. و صفت "اسلامی" را با ترمهای مشخصاً غربی "انقلاب (Revolution)"، "دولت (State)" و "ایدئولوژی (Ideology)" بهم پیوند زد. و این چنین بود که به رغم مخالفت بسیار شدید مراجع دینی با نظریه‌های او، نظریاتش بر یک نسل کامل از اسلام‌مست‌های "جدید" اثر گذار بود.

قطب نیز مانند دو آموزگارش، [البناء و مودودی] از آموزش دینی سنتی حوزوی بهره نداشت. دانشسرای دولتی معلمان را به پایان رسانده بود و در سال ۱۹۴۸ برای تحصیل در زمینه آموزش و پرورش راهی ایالات متحده شده بود. پس از بازگشت به مصر در سال ۱۹۵۰ او که روزگاری یکی از ناسیونالیست‌های (ملی‌گرایان) مصری بود، بزودی به اخوان المسلمین پیوست. نوع ویژه اسلام‌میسقطب، هم از نقد مارکسیستی و هم از انتقاد فاشیستی از سرمایه‌داری مدرن و دموکراسی پارلمانی تأثیراتی پذیرفته است. او طالب حکومتی یکپارچه بود که به وسیله حزب واحد رستاخیز اسلامی اداره شود. همانند مودودی و بسیاری از خودکامگان و تمامیت‌خواهان غربی، او نیز جامعه آرمانی خود را در محاصره دشمن می‌دید. جوامع مسلمان دوران خود را متهم به جاهلیت می‌کرد. اعتقادش این بود که باید گروهی پیش‌تاز و فضیلمند و از نظر مکتبی (Ideologically) خودآگاه، با بکار بستن هر وسیله ممکن که ضرورت داشته باشد با دشمن مبارزه کنند، حتی با توسل به انقلاب خشونت‌بار و قهر آمیز، تا برپایی جامعه ای پاک و ناب و عادلانه، تحقق پذیرد. جامعه آرمانی او جامعه ای است بی طبقه که در آن "فردیت نفس پرست" دموکراسیهای آزاد، به فراموشی سپرده خواهد شد و "بهره‌کشی انسان از انسان" از میانه برخواهد افتاد. تنها و تنها خداوند بر آن حکومت خواهد راند، از طریق کاربست قوانین شریعت. این همان لنینیسم است در لباس مبدل اسلامی.

هنگامی که رژیم استبدادی جمال عبدالناصر در سال ۱۹۵۴ به سرکوب اخوان المسلمین آغازید (که به حلق آویز کردن قطب در سال ۱۹۶۶ انجامید) بسیاری از آنان به الجزایر، عربستان سعودی، عراق، سوریه و مراکش به تبعید رفتند. از آنجا اینان به پراکندن ایده‌های انقلابی - اسلامی خویش، از جمله ابزار سازماندهی و ایدئولوژیکی به عاریت گرفته از تمامیت خواهی (توتالیتراریسم) اروپائی، پرداختند، با کمک شبکه‌ای که تا قلب بسیاری از مدارس مذهبی و محیط‌های دانشگاهی نفوذ و گسترش یافته بود. شمار بسیاری از کادرهای جوان اسلام‌مست امروز، وارثان معنوی و مستقیم فکر جناح قطب‌گرای اخوان المسلمین اند.

ارتباط ایرانی

البناء و اخوان المسلمین طرفدار ایجاد شبکه یکپارچه و اتحاد مکتب‌های گوناگون اسلام بودند. شاید تا حدودی به دلیل وجود این جنبش تقریب المذاهب است که نخستین نشانه‌های نفوذ اخوان در ایران در دور و بر سال ۱۹۴۵ به چشم می‌خورد. ایران موطن اصلی شیعیان جهان است. و در این سال در میان شیعیانی که از عراق به ایران باز می‌گشتند، و با افکار اخوان المسلمین آشنا شده بودند، طلبه جوانی به نام نواب صفوی بود که یک گروه تروریستی براه انداخت (فدائیان اسلام) که شماری از روشنفکران ایرانی و سیاستمداران معتقد به جدایی دین از حکومت را به قتل رساندند. در سال ۱۹۵۳ صفوی به دعوت اخوان به مصر سفر کرد و گفته میشود که با قطب نیز دیدار کرده است. برغم اینکه گروه صفوی در هم شکسته شد و خود او نیز در پی یک سوء قصد ناموفق به جان نخست وزیر وقت در سال ۱۹۵۵ اعدام شد، تنی چند از بازماندگان گروه او، در میان کسانی بودند که به صف آیت‌الله خمینی (۱۹۰۰-۸۹) پیوستند و بعنوان مغز متفکر در طرح و اجرای انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ دست داشتند.

خود خمینی، نخستین بار در سال ۱۹۶۲ موضعی سیاسی اتخاذ کرد و در حرکت اعتراضی دیگر آیت‌الله‌ها بر ضد برنامه اصلاحات ارضی شاه و اعطای حق رأی به زنان و حقوق سیاسی به اقلیت‌های مذهبی، شرکت جست. در این مرحله نشانی از انقلابیگری در خمینی نبود و موضعی داشت سنتی و محافظه کارانه و نگران از فرآیند نوسازی جامعه و خواهان پاسداری و دفاع از امتیازات طبقه روحانیت. هنگامی که پیروان او در ژوئن ۱۹۶۳ به یک قیام شهری دست زدند، دستگیر و سپس تبعید شد. اول به ترکیه و بعداً به عراق. نقطه عطف در دهه ۱۹۷۰ فرا میرسد. در این دوران در عراق، خمینی یکی

از نادر مراجع دینی است که از سنت طلبی دست می‌کشد و به تمامیت خواهی (توتالیتراریسم) روی می‌آورد. همچون مودودی، برای برپایی حکومتی اسلامی، دعوت به انقلاب می‌کند و بالهام گرفتن از قطب بر تمامی رژیم‌های غیر مذهبی مهر جاهلیت می‌زند، و به اتهام طاغوتی بودن محکوم می‌کند.

پیروان او در ایران در انجمن‌های فرهنگی اسلامی فعالیت داشتند که در کنار دیگر چیزها، نظریات مودودی و قطب را تبلیغ می‌کردند و می‌پراکندند. شاگردان خمینی از ایدئولوژی قطب، برای بازگرداندن نسلی به دامن جنبش اسلامیت استفاده می‌کردند که یکسره زیر نفوذ فرهنگ انقلابی مارکسیست - لنینیستی قرار گرفته بود. فرهنگی که آن روزها پر قدرت‌ترین و پرنفوذترین فرهنگ انقلابی در سراسر جهان بود.

خمینی در تاریخ ترور اسلامیت جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد، او در واقع نخستین شخصیتی است که مرجعیت واقعی مذهبی اش را پشتوانه کار آنها می‌سازد. زیرا پیش از انقلاب ایران، برغم نفوذی که اسلامیت در میان جوانان داشت، از نقطه نظر عالمان دین، جز یک جریان حاشیه‌ای و گونه‌ای از کژآئینی (Heterodoxy) مذهبی نبود. قطب و مودودی از عالمان دین نبودند، از متقیان مومنی بودند که علمای اهل تسنن، دست رد بر سینه‌ی آنها زده بودند و قبول شان نداشتند. حتی اخوان المسلمین نیز رسماً نظریات قطب را رد و طرد کرده بود. در مقام مجتهدی جا افتاده و صاحب نام، خمینی به اسلامیت‌های مدرن تمامیت خواه، اعتباری مذهبی بخشید که به شدت کم و کسر داشتند.

خمینی، همین که بر قدرت چنگ انداخت، هم او که روزگاری از مخالفان اصلاحات ارضی و حق رأی زنان بود، تبدیل شد به شخصیتی، پیشرو و یک برنامه گسترده ملی سازی و مصادره گری به راه انداخت و زنان را برای تبلیغات انقلابی و بسیج کردن به میدان آورد. ویژگی‌های لنینیستی حکمرانی او - سیاست ترور (هراس افکنی) او، دادگاه‌های انقلابی او، کمیته‌های انقلاب و نیروهای بسیجی اش، پاکسازی‌های اداری اش، انقلاب فرهنگی او و خوش رفتاری و همگامی اش با اتحاد جماهیر شوروی، به رنجیده‌خاطر ای اغلب همقطاران روحانی او انجامید، اما در عوض پشتیبانی فعالانه حزب کمونیست وابسته به مسکو (حزب توده) ایران را بدست آورد. این حزب از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ خود را یکسره وقف خدمت به این دینسالاری نو پدید کرد.

انقلاب خمینی یک پدیده انحصاراً شیعی نبود. تصادفی نیست که یکی از نخستین دیدارکنندگان خارجی که برای تهنیت گویی پیروزی انقلاب به او سر و کله اش در ایران پیدا شد، اسلامیت سنی مذهب، مودودی بود؛ چندی نگذشته، چهره قطب، زینت بخش یکی از تمیرهای پستی جمهوری اسلامی ایران شد. جانشین خمینی، سید علی خامنه‌ای، یکی از مترجمین آثار سید قطب به فارسی است. اشتیاق شخصی خمینی به ایجاد یک "بین المللی اسلامیتی" - که بعدها، با اصطلاح به سرقت رفته قرآنی حزب الله شناخته شد - از اوایل سال ۱۹۷۹ به خوبی آشکار بود.

بین الملل اسلامیت

چنانکه این پیوندها گواهی می‌دهند اسلامیت پدیده‌ای است آگاهانه پان - مسلمان (Pan-muslim) پژوهش و جستجوی در اختلاف‌های بین گروه‌های تروریستی اسلامیت، بر مبنای تفاوت‌گذاری‌های قومی، سیاسی، و سنن مذهبی آنها (تفاوت‌هایی همچون، شیعه یا سنی، ایرانی یا عرب و ... از این گونه)، کاری است برآستی بی‌هوده و عبث. و این دلیلی سخت ساده دارد: بنظر خود گروه‌های اسلامیت، تلاش مشترکشان برای ضربه زدن بر غرب و به دست گرفتن کار اداره و کنترل جهان مسلمان (دنیای اسلام) بی اندازه پر اهمیت تر از اختلافاتی است که به ظاهر آنان را از هم جدا جلوه می‌دهد. حزب الله که پایگاه اصلی اش در لبنان است و از سوی ایران حمایت میشوند نمونه گویایی است در این مورد.

پایه گذار ایرانی آن، یکی از یاوران متعصب خمینی که منبع الهامش یک اسلامیت جوان مصری بود - با تحصیلات مهندسی و نه دینی - نخستین کسی بود که این اصطلاح مطلقاً دینی را بار سیاسی بخشید و در دنیای سیاست به کار گرفت. نگاه دقیقتری به این سازمان، تأثیر و نفوذ شدید مارکسیسم - لنینیسم را در اندیشه‌های مؤسسين و رهبران آن بر ملا می‌کند. رهبر کنونی گروه محمد حسین فضل الله که از نظریه‌های مارکس و نیچه درباره قهر و خشونت تأثیر پذیرفته است، بگونه‌ای آشکارا از شیوه‌های تروریستی دفاع می‌کند و از مدافعان اتحاد تاکتیکی با سازمان‌های چپ‌گراست. حزب الله، محصول موفق بین الملل اسلامیت‌هاست. شیخ فضل الله می‌گوید "ما باید به رهبر انقلاب ایران و انقلابیون آن دیار سوگند وفاداری بخوریم، همانگونه که به خود خدا" زیرا "این انقلاب عین اراده و خواسته پروردگار است". یک نمایانگر میزان

این وفاداری این واقعیت است که همه مذاکرات مربوط به سرنوشت گروگان‌هایی که در لبنان در اسارت حزب الله بودند از طریق تهران به سرانجام مطلوب رسید. نمونه مشابه دیگر: فرمانده سپاه پاسداران ایران، مباحی است و به خود میباید که بانی و متفکر حمله به فرانسویان و آمریکائیان پاسدار صلح در لبنان بوده است. رئیس برنامه ریزی های نظامی حزب الله، عماد مغنیه (Imad Mughaniyyah) یک عرب است که پایگاه عملیاتی در ایران قرار دارد. سازمانهای اطلاعاتی غرب، بر این گمانند که حزب الله از سالهای آغازین دهه ۱۹۹۰ به این سو، با بن لادن در عملیات بین المللی همکاری کرده است.

شبکه تروریستی حزب الله در لبنان متشکل از هم گروههای شیعی و هم گروههای سنی است. جناحی در آن نیز از عربستان سعودی است که در انفجار برجهای خبار (Khobar) دست داشت که طی آن ۱۹ نظامی آمریکایی در سال ۱۹۹۶ کشته شدند. همچنین با الهام گیری از انقلاب ایران شبکه تروریستی سنی مذهب مستقلی بوجود آمد که بعداً پایه ای شد برای القاعده. رژیم تهران از سال ۱۹۸۲ به این سو به راه اندازی و شکل بخشیدن به ارگانهای تبلیغاتی دست زد که هدف آنها تأثیر گذاشتن بر افکار و عقاید مراجع و مقامات اهل تسنن بود. از جمله نهادهای فرا ملی که به وجود آوردند، کنگره جهانی امامان جمعه بود که یک وقتی در بیش از ۴۰ کشور دنیا حضور داشت. هدف پیوند بخش و واحد این تلاشها بر انگیزتن و بسیج "اسلام مردمی" در مقابل "اسلام ارتجاعی نظام حاکم" بوده است.

به دلایل گوناگون این شبکه از سازمانی مستحکم برخوردار نیست ولی تمامی شاخه های آن از همان بن و ریشه ی ایدئولوژیک سر بر آورده اند و تغذیه میشوند. تأثیر انقلاب اسلامی ایران همچنین از طرف اعضاء جهاد اسلامی در مصر مذکور می افتد که عاملان سوء قصد به جان انورسادات رئیس جمهور مصر در اکتبر ۱۹۸۱ بودند. نظریه پرداز آنان، مهندسی بود به نام عبدالسلام فرج (Abdelsalam Faraj) که از اندیشه های قطب برای توجیه آدمکشی و ترور الهام می گرفت، و از او نقل قول می آورد و به وی ارجاع میدهد. توطئه گران - از جمله افسران جزء ارتش که عمل تیراندازی را انجام دادند - از نمونه ایران الهام گرفته بودند، و انتظار این را داشتند که مرگ سادات جرقه ای شود در بر افروختن آتش شورش و قیامی عمومی که در قاهره همان حوادثی را باز آفرینی کند که دو سال پیش در تهران رخ داده بود. (جائی که مقامات ایرانی، در پی آن ترور، خیابانی را بنام قاتل سادات نامگذاری کردند). در میان کسانی که در ارتباط با این توطئه به زندان افتادند پزشکی اهل قاهره بود به نام ایمان الطواهری. وی پس از گذراندن دوره سه ساله زندانش رهبر جهاد اسلامی مصر شد. در سال ۱۹۸۵ بن لادن را ملاقات کرد و اوایل دهه ۱۹۹۰ در سودان به وی پیوست. از ظواهری که بعدها برنامه ریز برجسته عملیاتی القاعده شد، نقل میشود که علناً گفته است: "اسامه چه گوارای جدید است".

اسلامی کردن مسأله فلسطین نیز تا حدودی به نفوذ خمینی بر شاخه فلسطینی جهاد اسلامی مربوط میشود. مؤسس آن پزشک دیگری بود به نام فتحی شقاقی (Fathi Shqaqi) وی مؤلف مدحنامه سال ۱۹۷۹، خمینی: بدیل اسلامی، است و این اثر را به حاکم ایران و حسن البنا، "دو مرد این قرن"، هردو اهداء کرده است. چاپ اول آن با تیراژ ده هزار نسخه طی چند روز بفروش رسید. شقاقی که البته سنی مذهب است، عازم سفر به تهران شد تا همراه با علی خامنه ای یکی از سخنرانان نماز جمعه در تهران باشد و پشت سر وی (که شیعی مذهب است) نماز بگذارد و فرایند صلح خاورمیانه را محکوم کند و یاسر عرفات را به خیانت متهم کند.

تحریف تاریخ اسلام و آموزه های آن

چنانکه این نمونه ها نشان میدهند، تفاوتی که میان این گروههای تروریستی وجود داشته باشد، تحت الشعاع آمادگی آنان برای همپیمانی و همکاری شان بر مبنای اعتقادات مشترک ایدئولوژیک (مکتبی) قرار میگیرد و بی رنگ میشود. این مجموعه اعتقادی به درستی "اسلامیست (Islamist)" خوانده میشود و نه "اسلامی (Islamic)" زیرا، در واقع با ایدئولوژی های مدرن تمامیت گرا (ایسم ها) همخوانی دارند و با اسلام در تعارض اند - تعارضی که ما نباید اجازه دهیم به ابهام گرفتار آید که نتیجه شیوه تروریستهاست که دست به مصادره اصطلاحات دینی اسلامی میزنند، و با تحریف معنای واقعی آن هر مضمونی را که دلخواه آنان است بر آن بار میکنند. یک مثال آن، تفسیری است که اسلامیست ها از هجرت میکنند، عزیمت محمد در سپتامبر ۶۲۲ میلادی از مکه به مدینه، برای تأسیس نخستین جامعه خودگردان اسلامی و تحقق بخشیدن کامل به [ایده] امت (Umma) بر غم وجود انبوهی از شواهد تاریخی و اصولی (Doctrinal) که خلاف آن را گواهی میکند، اسلامیست های نیمچه با سواد، به اصرار از این سفر تصویری به دست میدهند که گویا عزیمت محمد از مکه

به مدینه گسستی انقلابی بوده است از جامعه موجود و مجوز به دست آنان می‌دهد که تمایل شان به طرد و تکفیر جوامع امروزی مسلمانان را، به سود بینش خیالی و افراطی خود موجه جلوه دهند.

جمهوری اسلامی ایران نیز از این نظرگاه، از زمره بدعت‌گذاران است و گرفتار کژ آئینی (Heterodoxy) در این مورد نظریه غیر متعارف ولایت مطلقه فقیه که خمینی آن را ابداع کرده است، گواهی است بر این امر. این تصادفی نبود که یکی از نخستین قیامهایی که علیه رژیم خمینی صورت گرفت، قیامی بود که از [اندیشه‌های] یکی از برجسته‌ترین عالمان دین، آیت الله شریعتمداری الهام گرفته بود. مأموران رسمی رژیم اعتراف کرده اند که بیشتر روحانیون ایران، نظریات خمینی را قابل قبول نمی‌دانند. لازم به تذکر است که ارجاعات مذهبی خمینی که وی بر اساس شان حکمرانی اش را توجیه میکند همانهایی هستند که با توسل به آنها یک قرن پیش آیت الله صاحب نام دیگری مشروعیت حکومت پارلمانی و حق حاکمیت مردمی را در انطباق با موازین اسلامی توجیه میکرد و مستدل میساخت.

آیات قرآنی این ویژگی را دارند که تفسیرهای گونه‌گون میپذیرند. تفسیرهایی که گاه کاملاً متضاد با یکدیگر. بنابراین برای درک و فهم اسلام‌یسم ما بایستی نه به منابع دینی اسلامی، بلکه به چیزی غیر از آنها توسل بجوئیم تا معنای جنگی را که آنان با جامعه‌های خود (جوامع مسلمان) به راه انداخته اند به درستی دریابیم. جنگی که تروریسم بین المللی، تنها یکی از جبهه‌های آن است.

در یک مقاله کوتاه درباره اعلام جهاد بن لادن علیه ایالات متحده در سال ۱۹۹۸، برنارد لوئیس (Bernard Lewis) به صورت درخشانی نشان داده است که بن لادن چگونه به تحریفات آشکار دست میزند، نه فقط به تحریف واقعیات (مانند داغ حمله "صلیبیون" زدن بر حضور نظامیان آمریکایی که به دعوت دولت عربستان سعودی در آنجا هستند) بلکه به تحریف آموزه‌های اسلامی؛ مانند فراخوان و دعوت او به کشتار کور و بدون تمیز همه آمریکائیان در هر کجا که پیدایشان بتوان کرد و هر که خواهد گو باش. وی به خوانندگان یادآوری میکند که طبق موازین اسلامی، و در شریعت اسلام حکم جهاد فقط در مورد جنگهای منظم داده میشود و تابع قواعدی است که اینگونه درگیریها را محدود میسازد، لوئیس نتیجه میگیرد که "متون پایه ای اسلام در هیچ کجا و به هیچ روی سفارش و توصیه به آدمکشی و تروریسم نمیکند. در هیچ موردی به کشتار بی تمیز و پیشامدی (Man Slaughter) عابران نا-درگیر حتی اشارتی هم ندارد". آنچه به برداشت تروریستی از جهاد که ایرانیان کاشف آن اند، نیرو و میدان میدهد، و بعدها بن لادن آن را غنیمت می‌شمارد و میپذیرد، ریشه قرآنی آن نیست - چون اصلاً چنین چیزی در قرآن وجود ندارد - بلکه توفیق وحشیانه و غیر انسانی ناشی از عملیات تروریستی است. بن لادن از انفجار انتحاری کامیونی که در بیروت در ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳ منجر به کشته شدن ۲۴۱ تفتگذار آمریکایی شد و موجب تسریع در خروج آمریکائیان از لبنان گردید با ستایش ویژه ای سخن گفته است. و نیز، بن لادن نخستین کسی نیست که به فکر برپا کردن فرارگاههایی برای پرورش تروریست‌های بین المللی می افتد - مقامات تهران از این بابت از او جلودارند. در یکی از نمازهای جمعه، در سال ۱۹۸۹ یکی از همین مقامات، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس شورای اسلامی بهتر از هر کسی از منطق تروریسم اسلام‌یست پرده بر می افکند. او در جمله ای به وجود اسرائیل به عنوان جبهه دیگری از جنگ فراگیر دنیای کفر با اسلام اشاره کرده و میگوید: "اگر در برابر هر فلسطینی که امروز در فلسطین شهید می شود اینها در بیرون از فلسطین پنج آمریکایی، انگلیسی یا فرانسوی را اعدام بکنند، آنها این غلطها را تکرار نمی کنند ... آمریکایی‌ها در سراسر دنیا هستند همه شان هم مثل هم هستند... و این اسرائیل را حفظ می کنند ... خونشان چه ارزشی دارد؟! ... دنبال این کار بروید و اینها را در بیرون از فلسطین بترسانید تا آنها احساس آرامش نکنند که صد هزار فلسطینی در یک کشور جمع شدند آنجا درس هم خواندند و با سواد هم هستند و دارند کار می کنند و کارخانه‌های در خدمت دشمنان فلسطین را در خیلی از جاها بچه‌های فلسطینی دارند می گردانند. کارخانه را منفجر کنید، آنجا که دارید کار می کنید دست شماست... بگذارید تروریست بگویند... اگر اینجوری برخورد کنید والله دنبال این تعارفات و این تعبیرهایی که امپریالیسم خبری و تبلیغاتی دنیا راه انداخته و ما را دارد با این عناوین فریب می دهد خودش همین جنایات را انجام می دهد و اسم حقوق بشر روی آن می گذارد ما هم اسم دفاع از حق و مظلومیت مردمان را بگذاریم... حالا خواهند گفت که فلانی بعنوان یک مسئول، یک رئیس پارلمان بطور رسمی دعوت به ترور کرده است... بگذارید این را بگویند".

در اینجا هیچ ارجاعی به دین داده نمیشود. سخنان رفسنجانی و درخواستهایش مطلقاً و بطور خالص سیاسی اند. وی حقوق بشر را، جنایت غرب میخواند، و در مقابله با آن، وی استدلال میکند که مسلمانان حربه ترور را به کار برند، بعنوان مناسبترین اسلحه دفاع از حقوق مردم زیر ستم و سرکوب شده. رفسنجانی، فراتر از این با افتخار و سربلندی فرمان ترور (Terror) صادر میکند. ترور، بی کم و زیاد - و درست به زبان اصلی - ترور - لفظ انگلیسی آن را بکار میبرد، و نه معادل

عربی یا فارسی اش را. بدین ترتیب همان ترم و واژه هایی را به خدمت میگیرد که روزگاری لنین از انقلاب فرانسه به عاریت گرفته بود. و این مشخصاً خطی است که از گیوتین آغاز میشود و به واسطه گری چکا به انفجارهای انتحاری اسلامیت میرسد.

با درنگی بر این مطلب، بگزاردید نگاهی کوتاه بیفکنیم بر انقلاب فرانسه که خاستگاه و مبتکر مفهوم مدرن ترور سیاسی است تا مگر به توضیحی دست یابیم که سنت اسلامی از ارانه آن به ما ناتوان است. هنگامی که در سپتامبر ۱۷۹۳ "اقلیت فاضل"ی که دولت انقلابی فرانسه را میگرداند، سیاست ترور خود را اعلام نمود، در واقع به جامعه خویش اعلان جنگ داد. در قلب این دعوا، در حقیقت دو نحوه برداشت و فهم از "مردم" رویاروی هم صف آرسته بودند که به نام آنها این دولت مدعای حکمرانی داشت. در یک برداشت "مردم" گروه ۲۵ میلیونی مرکب از افراد حقیقی بود که هر کدامشان بهره مند از حقوقی ذاتی بودند و در برداشت دیگر، "مردم" عبارت ساخته و مصنوعی بود ماهواً ایدئولوژیک و آرمانی، چیزی بود تجریدی، بخش ناپذیر، تنواره ای عرفانی، که قدرت اش مطلق بود و فرد در آن ذوب شده و در مقابلش هیچ حقی نداشت. ترور انقلاب فرانسه نه یک اشتباه و خطا بود و نه یک تصادف از سر بدایی و بد اقبالی، بلکه عملی بود که به نیت پاک سازی و تزکیه این تنواره عرفانی (mystical body) از اثرات فساد و انحطاط صورت می بست. در میان آنچه نخبگان تروریست، فساد و انحطاط بشمار می آوردند، یکی هم این بینش و تصور بود که انسان، در مقام انسانی اش و بعنوان فرد، از حقوقی جدایی ناپذیر بهره مند است، که از او باز استاندنی نیست. سخنگویان انقلاب به اصطلاح اسلامی بازگو کننده گان همان سخنان و ایده های ژاکوبین های فرانسوی هستند.

رد حقوق بشر، نقطه ای است که جنگ داخلی علیه جوامع مسلمان و جنگ تروریستی ضد غرب، با هم تلاقی میکنند. کفایت میکند به گفته های بن لادن در ارتباط با انفجار برجهای مرکز تجارت جهانی گوش بسپاریم: "آن برجهای برابتهت که از آزادی و از حقوق بشر و انسانیت سخن میگفتند، اینک ویران و نابود شده اند. آنها چون دود به هوا رفته اند." هر کار و عمل تروریستی که از بیست سال پیش تا کنون بر علیه غربیان صورت گرفته است، همواره همسرستی و خویشاوندی دارد با کوششهای مرعوب کننده ای که تروریستها به قصد قدرت نمایی و فرمانروایی مستبدانه بر مردم مسلمان گوشه ای از جهان کرده اند. بیندیشید به عذابهایی که مردم افغانستان از دست طالبان و القاعده کشیدند و یا مصائب و بلاهایی که بر سر مردم الجزایر آمد در دوره جنگهای داخلی وحشیانه ای که اسلامیت ها در دهه ۱۹۹۰ افروزاننده آتش آن بودند. یا به ترور حکومتی سخت کوشانه و روزمره ای بیندیشید که در پی بستن هرگونه روزنه امیدی است به سوی برسمیت شناخته شدن حقوق بشر در ایران. بررسی و روشن کردن کامل همبستگی بین ترور ضد غربی و فرمانروایی مستبدانه و جباریت ضد مسلمانان، پژوهشی مستقل و جداگانه میطلبد. اما، ایده و تصویری از ماهیت و طبیعت آن را میتوان از طریق نگاهی به نخستین اقدام تروریستی اسلامیتی بر ضد ایالات متحده بدست آورد: گروگان گیری [کارکنان سفارتخانه آمریکا] در تهران در سال ۱۹۷۹.

مردم سالاری گروگان ترور

همراه با آزاد کردن گروگانها را در ژانویه ۱۹۸۱، مقامات تهران غریب پیروزی سر دادند، و محمد علی رجائی، نخست وزیر، آنرا بزرگترین دست آورد سیاسی در تاریخ اجتماعی جهان نامید، و اقدامی که بزرگترین قدرت شیطانی را نیرومندان به زانو در آورد. در نگاه نخستین ممکن است این مدعا بی اساس بنظر برسد، زیرا ایالات متحده به تقاضاهای دولت انقلابی پاسخ منفی داده بود و در خواست آنان برای تحویل دادن شاه را رد کرده بود و از آزاد کردن دارائیهای ایران سرباز زده بود. اما در نگاهی دقیق تر روشن میشود که اسلامیت های ایرانی در واقع امر پیروزی سیاسی و ایدئولوژیکی بزرگی فراچنگ آورده بودند؛ هم در برابر ایالات متحده و هم در مقابل مخالفان داخلی شان و از همین رو برای جشن و سرورشان دلایل فراوان داشتند. اشغال سفارت آمریکا هنگامی روی داد که خمینی و همپیمانان او هنوز پایه های رژیم استبدادی و جبارانه خود را مستحکم نکرده بودند. مجلس خبرگان [رژیم] در کار در انداختن طرح و تهیه پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی بود. مخالفان چه میانه روهای طالب جدایی دین از حکومت و چه مخالفان مذهبی روز به روز بیشتر نیرو میگرفتند. چپ مارکسیست - لنینیست، که از ممنوع شدن مطبوعاتش به خشم آمده بود، در عین نارضایی رو به رشد داشت. در مناطق حساس مرزی مانند کردستان، آذربایجان و ترکمن صحرا شورشهای قومی بر پا شده بود و گروههایی علناً طغیان کرده بودند، این گره های کور باز نداشتن رژیم با فرستادن کادرهای تندرو دانشجویی خود به درون سفارت آمریکا و اشغال آن و به گروگان گرفتن کارکنان آن با یک ضربت از هم درید و خود را از شر چالشهای آن رهانید و حتی خود را در موقعیتی قرارداد که قانون اساسی اش را که به صورت گسترده مورد انتقاد بود تحمیل کند.

ارزیابی رفسنجانی از این کار و معنای آن بسیار گویاست: "ماه‌های اول انقلاب چنین حالتی بود، کاخ سفید و آشنگتی تصمیم به کودتا در ایران گرفته بود و نقشه نفوذ در جمعیت های ایرانی و حرکت برای محو انقلاب داشت اما اشغال سفارت آمریکا و هجوم مردم به آمریکا این حالت را از او گرفت، ما مجاهدیم او مدافع و اگر آرام گرفت و خیالش راحت شد شروع می کند آن نقشه هایی را که در وزارت خارجه هایشان و بخش استعماری را که از پیش آماده شده دوباره راه می اندازند." تفسیر رفسنجانی متکی بر تحریف واقعات تاریخی است: دولت ایالات متحده در سال ۱۹۷۹ بروشنی نه میخواست و نه قادر بود علیه جمهوری اسلامی کودتایی را براه اندازد.

برای درک ذهنیت حکام ایران باید در نظر داشت که تمامیت طلبان و خودکامگان، زبان مرمر اختراعی خوشان را دارند! آنانی که مدیریت کار ترور را در فرانسه انقلابی برعهده داشتند برخی از شناخته شده ترین جمهوریخواهان کشور خود را به اتهام "سلطنت طلب" بودن، روانه رفتن بر سکوی اعدام با گیوتین میکردند. بلشویکها، کارکنان و نوایان اعتصابی کرون اشتات را "مشتی راهزن مسلح" و "ضد انقلابیون" میخواندند، پیش از آن که سلاخی شان کنند.

در سال ۱۹۷۹ ترویج حقوق بشر و تقویت آن یکی از جنبه های مهم سیاست خارجی ایالات متحده بود و سیاست خارجی آمریکا بر آن اساس تعریف میشد. سیاست حقوق بشر آمریکا در نتیجه در ذهن رفسنجانی به عنوان توطئه برای کودتا علیه انقلاب اسلامی تلقی می شد. با منطق رفسنجانی بنا بر این هر گروه ایرانی که از حقوق بشر سخنی به میان می آورد، عامل ایالات متحده به حساب می آمد و به این ترتیب خود را افشا میکرد. در عمل اما، طولانی شدن هر چه گفت و گو های فضاحت بار درباره گروگانها، منجر به این شد که دستگاه اداری رئیس جمهور، جیمی کارتر، هر گونه سیاستی را در حمایت از دموکراسی در ایران رها کند، همان سیاستی که پیشتر منجر به قطع حمایت ایالات متحده از شاه شده بود.

در این بین، رژیم انقلابی آغاز کرد به بکار گرفتن تاکتیکها و شگردهای استالینی و مدعی این شد که هر کس که خواستار بیسظ نظام دموکراتیک و پارلمانی است کارگزار و عامل آمریکاست. با بهره گیری از بحران گروگان گیری، رژیم اسلامیست، توانست "امریکا ستیزی را به چنان موضوع دست اولی تبدیل سازد که همه مارکسیستهای ایرانی را به هواداری از خود برانگیخت و دور خود جمع کرد. و مسکو نیز بر حمایت ضمنی خود از تنوکرسی جدید و نوبنیاد (بخوانید حکومت آخوندی تازه) افزود.

پس از شکست عملیات نظامی "توفان کویر" برای نجات گروگانها در ۲۵ آوریل ۱۹۸۰، و ادامه ی مذاکرات به مدت هشت ماه، گروگان ها آزاد شده و به کشورشان بازگشتند. برای این کار، آمریکا مجبور شد به این امر تن دردهد که مشروعیت رژیم انقلابی ایران را برسمیت بشناسد و قول بدهد، برغم نقض فاحش حقوق بشر و قوانین بین المللی، هیچگونه شکایتی از ایران در برابر مراجع بین المللی مطرح نسازد. گو اینکه دادن این امتیازات حقوقی و سیاسی ممکن است در آن زمان ضروری بنظر رسیده بوده باشند، اما در نگاه واکاوانه و تحلیلی به گذشته، آشکار میشود که همان ها عامل جسورتر کردن اسلامیت ها شد در تحقیر غرب و تقویت نفرتشان از تمدن غرب و حقوق بشر غربی! زیرا؛ مگر نبوده است [و حقیقت ندارد] که مثنی از جوانان دانشجوی انقلابی و چند روحانی در تهران شیطان بزرگ را واداشتند و مجبور کردند دست از (حقوق بشر) "اصول بنیادی" خود بشوید و وی را به زانو در آورند؟ تروریستها به درستی دامنه و وسعت پیروزی شان را بر آورد کردند و نتیجه هایی را که بایسته بود از آن گرفتند. آنان ترور را برای رسیدن به اهدافشان به خدمت گرفتند و ادامه حیاتشان وابسته به ادامه کاربرد ترور است. یکی از "نقشه های استعماری"، که رفسنجانی بدان اشاره می کند همان "حقوق بشر" است که یکی از نمایندگان جمهوری اسلامی در برابر کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد آن را "اسطوره امپریالیستی" خوانده و محکوم میکند.

از زمان گروگانگیری در سال ۱۹۷۹ در تهران تا حمله تروریستها در ۱۱ سپتامبر، سیاستگذاران غربی اهمیت شایسته ای به اجرای عدالت، که حق طبیعی قربانیان تروریسم است، نداده اند و با امتناع از پیگرد واقعا مصممانه تروریستها از اجرای وظیفه شان در برابر شهروندان خود و نسبت به آرمانهای حقوق بشر، کوتاهی کرده و از آن شانه خالی کرده اند. در سیاست غرب، رعایت و نظر داشت به "عمل گرایی" و "احتیاط" دست بالا را داشته و مقدم بر اجرای عدالت فرض گرفته میشد. در پرتو انوار خیره کننده فاجعه ۱۱ سپتامبر ثابت شد که چنین سیاستی سر سوزنی از احتیاط بهره نداشت. از زمانی که به گروگانگیران تهران مصونیت [از پیگرد] اعطا شد و [حاکمیت قهر آمیزشان بر ایران به رسمیت شناخته شد]، خشونت تروریستی افزونی یافت. چه از نظر تعداد عملیات و چه از نظر گستردگی و دامنه اش.

علاوه بر پرسشهایی که تا کنون در باره اقدامات امنیتی، نارسائیهای اطلاعاتی، پاسخگویی در تصمیم گیریهای مرتبط با سیاست خارجی و مانند آنها مطرح شده است؛ در رابطه با فاجعه ی ۱۱ سپتامبر، شهروندان کشورهای آزاد و دموکراتیک باید از خود بپرسند که تا به چه حد خود را به [پاسداری قاطعانه از] ارزشهای مردمسالارانه و دموکراتیک متعهد میدانند. دشمنان شان ممکن است که به چیزی موهوم و خیالی باور و اعتقاد داشته باشند، ولی این "موهوم" همانی است که اینان نشان داده اند از جان و دل حاضرند برای آن و در پای آن جان فدا کنند و بمیرند. در آینه فدا و از جان گذشتگی تروریستها، شهروندان جهان آزاد به آزمونی وجدانی فرا خوانده شده اند. ایشان باید بار دیگر ماهیت و طبیعت وفاداری شان به دموکراسی را برغم همه نارسایی هایش و با همه شکنندگی اش از نو ارزیابی کنند. بویژه شبکه نیرومند همبستگی که اسلامیت های تمامیت خواه در سرتاسر جهان برپا کرده اند، بایستی شهروندان جامعه های آزاد و دموکراتیک را به این پرسش وادارد که آنان خود و نیز دولتهایشان برای یاری رساندن به فعالان هوادار دموکراسی و آزادی که سالیان درازی است در ایران، الجزایر، افغانستان، سودان و بسیاری جاهای دیگر زیر فشار و شکنجه اند چه کرده اند؟! اینان با دست خالی و بی سلاح در صف نخست و در خط مقدم جبهه نبرد با ترور و جباریت ایستاده اند و مستحق و در خور حمایت و پشتیبانی اند. در اینجا سخن بر سر چالشی است اخلاقی، سیاسی و حتی فلسفی که شایسته است اذهان، و قلوب شهروندان غربی را به خود مشغول نماید.

جهان اسلام به کجا می رود؟

ترور اسلامیسیم برای بسیاری از ما که از کشورهای مسلمان می آئیم (از جمله برای نویسندگان این مقاله) مسأله ای را مطرح میکند که گر چه متفاوت با چالشی است که غرب با آن روبرو است، ولی ناگواری و سختی اش هیچ کمتر از آن نیست و روشنفکران مسلمان را با چالشی ویژه روبرو میسازد. افکار عمومی در جهان مسلمان - گرچه شاید خیلی بی سرو صدا - کشتار ۱۱ سپتامبر را محکوم نمود. در ایران جوانان، ناگهان به خیابانها ریختند و با استقبال از خطر دستگیری و خشونت پلیس، برای قربانیان شمع افروزی و شب زنده داری کردند. اما در برخی کشورهای مسلمان نیز به یکباره جشن و پایکوبی براه افتاد و در پاکستان تظاهرات نسبتاً وسیع ضد آمریکائی برگزار گردید و شاید حیرت انگیزتر از همه، شیوع و گسترده گی این شایعه در میان جوامع مسلمان بود که در پشت سر این حمله، دست اسرائیل را در کار میدیدند و آن را توطئه ای اسرائیلی میدانستند.

قدرت پراکنش و فراگیری این شایعه نشانه بیماری عمومی و مشترک گریز از یک واقعیت کنترل ناپذیر است. این حقیقت دارد که مسأله فلسطین مسأله ای برآستی درد آور و پیچیده است که راه حلی منصفانه و معقول میطلبد. اما این مطلب نیز همان سان واقعی است که برای بسیاری از ما در کشورهای مسلمان، توطئه خارجی را در پس و پشت امور دیدن، تبدیل به وسیله و راه آسانی برای گریز از مسئولیتهای خودمان شده است. در طی چند قرن گذشته دنیای اسلام، درگیر با یک رویارویی تکان دهنده روحی و فرهنگی بوده است. از وقتی که این رودررویی آغاز شده است، تاریخ ما حکایتی بوده است از یک نوسازی (Modernization) برگشت ناپذیر. و نیز از یک سلطه کامل و تمام عیار از یک طرف و تحقیر و آزرده گی از سوی دیگر.

در ذهن مسلمانان، غرب و راه و رسمهای زندگی غربی به یک اسطوره اهریمنی تبدیل شده است؛ رخنه ناپذیر و درک ناشدنی. نامنصفانه بودن و بدیهای جهان غرب در برابر مسلمانان، هر چه که باشد، این واقعیت را نمیتوان نادیده گرفت که دانشوران غربی دست کم این تلاش را کرده اند که دنیای اسلامی را بشناسند و آن را درک کنند. اما متأسفانه، آثار بزرگ و درخشان "شرق شناسان" غربی هیچ همتایی در مکتب "غرب شناسی" مسلمین نیافته است. ما نخواستیم ایم و یا نتوانسته ایم که ذهن خود را به روی دیگری باز کنیم. ما راه حل ساده ای را برگزیده ایم: وارد کردن مفاهیم و مقولات اندیشه غربی و پوشاندن لباس مبدل اسلامی بر آنها. با این کار ما نه فقط نتوانسته ایم فرصت شناسایی غرب را به دست آوریم، بلکه ابزارهای کلیدی مهم فرهنگ خودمان را نیز از کف داده ایم. در غیر این صورت، و اگر جز این میبود چطور ممکن میشد که یک لنینیسم مسخ شده امروز این سودا را در سر بپردازد که خود را به جای باورهای حقیقی یکی از ادیان بزرگ وجدانی (یکتاپرست) جا بزند، و برجای آن بنشیند؟ اسلامیت ها خود را جنگندگان شجاع علیه مدرنیته و غرب میدانند، اما در واقع خود ایشانند که پلید ترین ایده های غرب مدرن را - که پس از کشتار و مصیبتهای بسیار - غرب خود آنها را طرد و محکوم کرده است، وارد کرده اند و لباس اسلامی بر آنها پوشانده و طینی اسلامی به لفاظی های آن بخشیده اند. ما اگر از سنتهای فرهنگی خود چنین بیگانه نشده بودیم عالمان الهی ما و روشنفکران ما شاید میتوانستند کار بهتر و موثرتری در نشان دادن تناقضات و ناهمسازیهای بین آنچه اسلامیت ها میگویند و آنچه واقعیت آموزه های اسلامی است، بکنند. شاید

آنان به شکل موثرتری میتوانستند بی اعتباری این مدعیان اسلامیت ها را نشان دهند که میگویند که تنها نمایندگان بی واسطه و خاص خداوند بر روی زمین اند. آنان مبلغان آموزه ای هستند که قصد از نو باب کردن قربانی کردن انسانها را دارد چنانکه گونیا خداوند نیوده است که با فرستادن فرشته ای ابراهیم را از کشتن فرزندش بازداشت و برای همیشه قربانی کردن انسان را حرام نمود.

ناتوانی ما در درک واقعیت در پارانوای ما ریشه دارد. اگر ما نگاهی دقیق و روشن به غرب می انداختیم، می دیدیم که توان و قدرتش را از قابلیت درون نگری [و باز اندیشی به خود] و نقد و سنجشگری پیگیرانه اش به دست می آورد. ما در میافتیم که فرهنگ غرب هرگز از خطاب به ما، در خطاب به شخصیتی بیگانه، برای یاری گرفتن و بهتر فهمیدن خود و عیبها و ضعف هایش دمی باز نایستاده است. توماس مور (Thomas More) جزیره ای دور دست را در خیال میآفرید با نام اتوپیا (آرمانشهر) تا مسائل اجتماعی زمانه خود را در آینه آن نشان دهد. میشل دو مونتین خرده گیریهایش را از سیاست های فرانسه به شکل گفت وگویی با یک رهبر سرخپوست برزیلی بیان می کند؛ و منتسکیو نامه های یک مسافر و گردشگر (توریست) ایرانی را ابداع می کند تا بدیهای اروپا را محکوم کند.

اگر ما کارشناسان برجسته خود را در زمینه تمدن غرب میداشتیم، چه بسا در میافتیم که غرب موجودیتی است پیچیده، چندگانه و چند گونه (Diverse, plural and complex entity) فرهنگ سیاسی آن پلییدی ها و هولناکیها آفریده است، اما، همچنین، نهادهایی که پاسدار شأن و کرامت انسان است. از هولناکی هایش یکی امپریالیسم تحمیل شده بر کشورهای مسلمان و دیگر کشورهاست، ولیکن حتی همان نیز به خود کشورهای اروپایی بیشتر آسیب رسانیده است تا به ما. آشنایان با شمار کشتگان و زخمیان و ویرانیهای بر جای مانده از نخستین جنگ جهانی، اینرا به خوبی میدانند. کارشناسان ما شاید میتوانستند ما را یاری دهند تا بدانیم که محکوم کردن و انکار حقوق بشر از سوی سید قطب و آیت الله خمینی به گونه ای نظرگیر شباهت دارد به محکوم کردن بیانیه حقوق بشر فرانسه در سال ۱۷۸۹ از طرف پاپ پیوس ششم (Pope Pius VI). ما چه بسا که در میافتیم که در زمانه ای نه چندان دور، غربیان با همان موانعی روبرو بودند که ما امروز در راه رسیدن به مردمسالای و دموکراسی با آنها روبرو هستیم.

شهروندان غرب برای آزادی شان جنگیده اند، آنان در این نبرد نه روحشان را از دست دادند و نه دین و ایمانشان را. ما نیز بایستی آستین هامان را بالا برنیم و برای آزادی به نبرد برخیزیم و به یاد داشته باشیم که ما نخست و پیش از هر چیز انسانی آزاد و مسئولیم که خداوند شأن و کرامت انسانی را به وی ارزانی داشته است.

[1] برنارد لوپس، حشاشیبین: فرقه ای افراطی اسلام، (نیویورک: نشر دانشگاه آکسفورد ۱۹۸۷) ۱۲۳-۳۴.

[2] درباره ارجاعات بدعت آمیز اسلامیت ها به فقیه اسلامی ابن تیمیه (۱۲۶۳-۱۳۲۸)، نگاه کنید به اولیویه کاره، عرفان و سیاست: قرائت انقلابی قرآن از سوی سید قطب، اخوان المسلمین تندرو (پاریس Cerf ۱۹۸۴) (۱۷ - ۱۶ درباره ایزد شناسی (= الهیات) ابن تیمیه و زندگی او. نگاه کنید به هنرس لائوست، تکرر گرائی در اسلام، پاریس، کتاب فروشی شرفشناسی پل گوتر ۱۹۸۳).

[3] این شرح درمورد صالح بر گرفته از گزارشهای روزنامه لوموند است (پاریس) ۸ و ۱۰ آوریل ۱۹۹۲.

[4] ژان دارک (۱۴۱۲-۱۴۳۱) دختر روستایی فرانسوی است که در دوران جنگ های صد ساله بین فرانسه و انگلستان، هنگامی که نیروهای هنری ششم پادشاه انگلستان و مدعی تاج و تخت فرانس، بخش اعظم این کشور را تسخیر کرده بودند، توانست با این ادعا که فرشتگان از طرف خداوند به او فرمان دفاع از وطن داده اند، نیروهای نظامی در خدمت ولیعهد فرانسه (شارل هفتم) را تهییج نموده و باعث چندین پیروزی نظامی شود. ژاندارک ولیعهد را به شهر رنس همراهی نمود که کلیسایش در آن دوران محل تاج گذاری پادشاهان فرانسه بود. شارل هفتم در سال ۱۴۲۹ میلادی تاجگذاری نمود. ژان دارک توسط نیروهای طرفدار انگلستان دستگیر شد و دادگاه تفتیش عقاید توسط روحانیون وابسته به انگلستان در موردش تشکیل شد و او به جرم کژآئینی به مرگ محکوم گردید. وی در ۳۰ ماه مه ۱۴۳۱ در آتش سوخت. جنگ های صدساله (۱۴۵۳-۱۳۳۷) بین فرانسه و انگلستان از اولین نمونه های جنگ های ناسیونالیستی در تاریخ سیاسی جهان است.

[5] برای نگاهی به تاریخچه شبکه ترور اسلامیت ها، بنگرید به: گزاویه روفر (Xavier Raufer)، توده مبهم: تروریسم خاورمیانه (پاریس Fayard، ۱۹۸۷ (رولان ژاکار (Ronald Jacuqard) به نام اسامه بن لادن: پرونده محرمانه درباره تروریستی که جهان بیش از هر کس دیگری در جستجوی اوست. (پاریس: ژان بیکولک، ۲۰۰۱)؛ یوسف بولانسکی (Yossef Bodansky)، بن لادن: مردی که به آمریکا اعلان جنگ داده است (راکلین. کالیفرنیا، پریمما ۱۹۹۹)؛ ژیل کپل (Gilles Kepel) جهاد: گسترش و افت اسلام اسلامیت (پاریس، گالیما، ۲۰۰۰) و یونا الکساندر (Yonah Alexandr) و میکائل س. سوتنام (Michael S. Swetnam)، القاعده اسامه بن لادن: چهره یک شبکه تروریستی (نیویورک: Transnational Publications، ۲۰۰۰).

[6] در رویارویی با استعمار غرب روشنفکران مسلمان و علمای اسلامی، کسانی از قبیل سید جمال الدین افغانی از ایران و محمد عبده از مصر به این نتیجه رسیده بودند که یک جریان اصلاحگر دینی و تفسیر جدیدی از اسلام، در جوامع مسلمان ضرورت یافته است اصلاحی که آنان مد نظر داشتند، هدفش این بود که اسلام را با مدرنیت سازگار کند. آنان در پی این بودند که آزادیهای فردی، عدالت اجتماعی و لیبرالیسم (آزادیخواهی) سیاسی را تقویت و ترویج کنند. ولی پس از جنگ جهانی اول در پی این جنبش، جریانی قد علم کرد که با آزادیخواهی سیاسی (لیبرالیسم) خصومت میورزید و با آن دشمنی میکرد. درباره افغانی بنگرید به نیکی کدی (Nikki k. Keddie)، پاسخی اسلامی به امپریالیسم: مکتوبات سیاسی و دینی سید جمال الدین افغانی (برکلی: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۸۳)، درباره عبده نگاه کنید به ایون حداد (Yvonne Haddad) محمد عبده پیشگام اصلاحگری اسلامی" در علی رهنما: پیشگامان احیای اسلامی (لندن: Zed، ۱۹۹۴) ۳۱-۶۳.

[7] این بخش از کار دیوید دین کامینس (David Dean Cummins) (حسن البناء) (۱۹۰۶-۴۹) "در علی رهنما، پیشگامان احیای اسلامی ۱۴۶-۴۷ و نیز ریچارد پ میچل (Richard P. Mitchell)؛ جمعیت اخوان المسلمین (لندن، نشر دانشگاه آکسفورد ۱۹۶۹) همچنین نگاه کنید به ژیل کپل، افراطیگری مسلمانان در مصر (برکلی، نشر دانشگاه کالیفرنیا ۱۹۹۳).

[8] ریچارد پ میچل؛ جمعیت اخوان المسلمین، ۲۹.

[9] این تصور و برداشت گسترده ولی نادرستی که مدعی است مکتب شهادت طلبی شیعی عامل الهام بخش حمله های انتحاری است، توهمی است که تروریستها ماهرانه در مورد خودشان می پروراند و می پراکنند. حقیقت دارد که شیعیان، حسین (مرگ ۶۸۰)، سومین امام و نواده پیامبر را بعنوان شهید تقدیس میکنند، ولیکن آموزه ها شیعی همزمان، حفظ جان و اجتناب و پرهیز از کشته شدن و شهادت را نیز توصیه و سفارش میکند و شیعیان را به تقیه و پنهان نگه داشتن اعتقاداتشان در صورتی که برایشان خطرات جانی در بر داشته باشد توصیه مینماید. علاوه بر این، اهل تسنن ارادت ویژه ای به حسین ندارند و برغم آن هنگامی که مسأله حملات انتحاری مطرح است، اختلاف چندانی بین سنیان متعلق به جریان القاعده و کادرهای غالباً شیعه حزب الهی دیده نمیشود. وقتی که پای توجیه خشونت و شهادت طلبی در میان است شباهتهای نظرگیری بین توجیهات اسلامیت ها درباره خشونت و شهادت طلبی و سخنان تروریستهای مارکسیست دهه ۱۹۷۰ در آلمان و ایتالیا بچشم میخورد. در باب این موضوع نگاه کنید به فیلیپ رنو (Philippe Raynaud) خاستگاههای فکری تروریسم" در، فرانسوا فوره (François Furet) و آل، تروریسم و دموکراسی (پاریس Fayard ۱۹۸۵)، ۶۵.

[10] درباره مودودی بنگرید، سید ولی رضا نصر. طلایه دار انقلاب اسلامی، جماعت اسلامی پاکستان (برکلی، انتشارات دانشگاه کالیفرنیا ۱۹۹۴)، و سید ولی رضا نصر، مودودی و کار احیای اسلامی (نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد).

[11] اولیویه کاره؛ عرفان و سیاست، ۲۰۶-۷.

[12] محمد قطب، برادر سید قطب جزو مسلمانانی بود که در عربستان سعودی با آغوش باز پذیرفته شدند. وی اجازه یافت بر چاپ و توزیع آثار برادرش سرپرستی و نظارت کند و از نظر ایدئولوژیک خود نیز به مقام و مرتبه ای رسید. توجیه رسمی قوانین کیفری عربستان سعودی، تعریف او را از جامعه های آزادیخواه مبتنی بر جدایی دین از حکومت (سکولار لیبرال) به کار میگیرد و از این جوامع به عنوان "دوران جدید جاهلیت" نام می آورد. اخوان المسلمین تبعیدی در عربستان

سعودی نفوذ فراوان یافتند. وهابگیری، نوع مدارا ستیز و متعصبانه اسلام، که در عربستان سعودی حاکم است در اصل و منشاءش یک ایدئولوژی تمامیت خواه و مستبدانه مدرن نبود، بلکه تسهیل کننده زایایی و باروری ایدئولوژی تروریستی. نگاه کنید به اولیویه کاره، آرمانشهر اسلامی در خاورمیانه عربی (پاریس: انتشارات بنیاد ملی علوم سیاسی ۱۹۹۱) ۱۱۲-۱۴ و ژیل کیپل، جهاد، ۷۵-۷۲.

[13] پیروان البناء به یاد می آورند که وی اغلب میگفت: "هرکدام از چهار مکتب و مذهب اسلامی محترم اند" و استدلال میکرد که بگذارید در چیزهایی که با هم موافقت داریم، با یکدیگر همکاری کنیم و در آنچه نمیتوانیم با هم به توافق برسیم، به هم آسان بگیریم." ریچارد پ میچل، جمعیت اخوان المسلمین، ۲۱۷.

[14] مودودی، جریان انقلاب اسلامی، لاهور، ۱۹۵۵.

[15] بنگرید به باقر معین، خمینی: زندگی آیت الله، لندن i.b.tauris، ۱۹۹۹، ۲۴۶.

[16] در اولیویه کاره ذکر شده است. آرمانشهر اسلامی در خاورمیانه عربی، ۱۹۷۰.

[17] در اولیویه کاره ذکر شده است، آرمانشهر اسلامی در خاورمیانه عربی، ۳۲-۲۳۱.

[18] اولیویه کاره، همان مأخذ.

[19] فرمانده وقت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، محسن رفیق دوست، گفته است که "هر دو، مواد منفجره TNT و ایدئولوژی که با یک ضربه انفجاری ۴۰۰ افسر و NCO ها و سرباز را در قرارگاه فرماندهی تفنگداران دریای [آمریکا] به هوا فرستاد از ایران فرستاده شده بود. روزنامه رسالت (تهران) ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷.

[20] در ۲۲ مارس ۱۹۹۸ تایمز لندن خبر داد که بن لادن و سپاه پاسداران انقلاب ایرانی قراردادی را که در ۱۶ فوریه گذشته امضاء کرده اند که طبق آن عملیات شان را در آلبانی و کوسوو در هم ادغام کنند و استحکام بخشند. رولان ژاکار (Ronald Jacquard) اضافه میکند که در دسامبر ۱۹۹۹، که مأموران اطلاعاتی ترکیه از یک گروه اسلامیت که در شهر تبریز در ایران از سوی بن لادن تأمین مالی شده است خبرهای به دست آورده اند. نگاه کنید به رولاند ژاکار، به نام اسامه بن لادن، ۸۸ - ۲۸۷.

[21] نخستین گردهمایی برای اتحاد جنبشهای اسلامیت، در سایه حمایت و با کمک و لطف ایرانیان سازمان داده شد، در ژانویه ۱۹۸۲. نگاه کنید به سخنرانیهای خامنه ای و محمد خاتمی؛ روزنامه اطلاعات، (تهران) ۹ ژانویه ۱۹۸۲.

[22] گزاویه روفر، توده مبهم، ۱۷۵.

[23] چارلز تریپ (Charles Tripp) سید قطب: نگرش سیاسی. در علی رهنما، ed؛ پیشگامان احیای اسلامی. ۱۷۸-۷۹.

[24] ژیل کیپل، جهاد، ۲۳ - ۱۲۲.

[25] رولان ژاکار، به نام اسامه بن لادن، ۷۶.

[26] ژیل کیپل، جهاد، ۱۸۷ و ۵۷۹.

[27] به چاپ رسیده است در روزنامه جمهوری اسلامی، ۴ مارس ۱۹۹۴ (۱۴ اسفند ۱۳۷۲) ۱۴ و ۲

[28]

[29] بعنوان خبر به چاپ رسیده است در روزنامه خلق مسلمان، ۴ و ۹ دسامبر ۱۹۷۹.

[30] م. ح. نائینی، تنبیه الأمه و تنزیه المله، چاپ (تهران ۱۹۷۹) ۸۵ - ۷۵.

[31]

[32]

[33] برنار لويس، "جواز قتل، اعلان جهاد اسامه بن لادن" مسائل خارجی، ۷۷ (نوامبر - دسامبر ۱۹۹۸) ۱۹. اعلان جهاد اسامه بن لادن از مرجعیت ابن تیمیه سخن به میان می آورد، با این حال به روشنی با نظریات ابن تیمیه و احکام او در مورد جهاد در تعارض است. ابن تیمیه با وضوح و صراحت تمام کشتن افراد عادی را منع میکند و برای جهاد محدودیتهای و قواعدی قائل است. نگاه کنید به هنری لائوست، رساله حقوق عمومی، ابن تیمیه (حاشیه ای بر سیاست و شریعت) سیاست و شریعت (بیروت ۱۹۴۸) ۳۵-۱۲۲.

[34] نگاه کنید به "اعلان جنگ علیه آمریکاییان اشغالگر سرزمین حرمین شریعین (Land of the Two Holy Places) پیامی از اسامه بن محمد بن لادن به برادران دینی مسلمان اش در سراسر جهان عموماً و در جزیره العرب به خصوص). ۲۳ اوت (۱۹۹۶)، در یونا الکساندر و میکائیل س سوتنام، القاعده اسامه بن لادن، ۱۳.

[35] در سال ۱۹۸۹ معاون مجلس شورای اسلامی، حجت الاسلام کروی، پیشنهاد برپائی یک مرکز آموزشی برای "مبارزات ضد امپریالیست در منطقه" کرد که در روزنامه جمهوری اسلامی (تهران) به تاریخ ۷ مه ۱۹۸۹ ع ص ۹ از او نقل قول شده است.

[36] روزنامه جمهوری اسلامی، تهران، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۸، ۱۱.

[37] در این ارتباط ارزش یاد آوری دارد که پس از پایان گرفتن دوره ترور، بیانیه حقوق بشر و شهروندان، رسماً تا سال ۱۹۴۹ در قانون اساسی فرانسه جای داده نشده بود و جایگاه اساسی آن قانوناً تثبیت نگردیده بود.

[38] هوارد کورتز (Howard Kurtz)، مصاحبه نظرگاههای بن لادن پرتوی از روشنی می افکند. واشنگتن پست، ۷ فوریه ۲۰۰۲، ۱۲. A. بن لادن این مصاحبه را با تیسیر الونی (Tyseer Alouni) خبرنگار شبکه تلویزیونی ماهواره ای عرب زبان الجزیره در اکتبر ۲۰۰۱ بعمل آورده است.

[39] علی اکبر هاشمی رفسنجانی، انقلاب و دفاع مقدس، تهران از انتشارات بنیاد پانزده خرداد، ۱۹۸۹، ۶۴ - ۶۳.

[40] راسل لی موزز (Russell Leigh Moses)، آزاد سازی گروگانها: بررسی درباره مذاکرات ایران - آمریکا و سیاست شوروی ۱۹۸۱-۱۹۷۹، پیتسبورگ: انتشارات دانشگاه پیتسبورگ، ۱۹۹۶، ۷۵-۱۷۴.

[41] در مصاحبه ای که در روزنامه جمهوری اسلامی در ۴ نوامبر ۱۹۸۱ به مناسبت بزرگداشت دومین سالگرد اشغال سفارت به چاپ رسید رهبر تندرو دانشجویان [که سفارت را به اشغال در آورده بودند] موسوی خونینها گفت که کنار گذاشتن و حذف لیبرالها و دموکراتهای ایران با اهمیت ترین دستاورد و نتیجه گروگانگیری بود.

[42] علی اکبر هاشمی رفسنجانی، انقلاب و دفاع مقدس، ۶۴.

[43] خیرنامه عفو بین المللی، سپتامبر ۱۹۸۲، هادی خسروشاهی، نماینده ایران بود. وی در ضمن یکی از مترجمین ایرانی سید قطب است.